

سخنرانی نجیب محفوظ

در فرهنگستان سوئد

در حاشیه

– قبل از خواندن نطق نجیب محفوظ، پروفیسور اشتور آلن، از فرهنگستان سوئد شبه‌خطابه‌ای به زبان سوئدی در تمجید از نجیب محفوظ خواند و با اشاره به برخی از آثارش، تحلیلی از نحوه نگاه او ارائه داد و ضمن آن گفت که آقای محفوظ، به دلایلی خصوصی، نتوانست در جمع ما حاضر شود.

– نطق نجیب محفوظ را شخصی به نام محمد سلماوی، نخست به عربی و سپس به انگلیسی برای حاضران خواند.
– طبق قوانین بنیاد نوبل، به هر یک از برندگان یک دیپلم (لوح افتخار)، یک مدال طلا (که تصویر آلفرد برنهارد نوبل (۱۸۳۳ – ۱۸۹۶) روی آن حک شده)، و یک سند که مبلغ جایزه در آن قید شده، تعلق می‌گیرد.
مبلغ جایزه در سال ۱۹۸۸ برابر با ۲،۵۰۰،۰۰۰ کرون سوئد بود. این مبلغ در سالیان مختلف بر حسب درآمد بنیاد نوبل متفاوت بوده است، چنانکه در سال ۱۹۰۱، نخستین سال توزیع جایزه نوبل، مبلغ مذکور تنها ۱۵۰،۰۰۰ کرون سوئد بود.

– لوح افتخاری که به نجیب محفوظ داده شده، پاره‌ای از شخصیت‌های داستان مشهور نجیب محفوظ، " گوجه مدق "، را نشان می‌دهد. در پایین تابلو، نقاشی گوشیده است فضای یکی از دیگر از داستانهای او را به نام " پرحرفی بر روی نیل "، تجسم بخشد.



خانمها ، آقایان

در آغاز از فرهنگستان سوئد و کمیته نوبل آن به خاطر توجه کریمانه مجاهدانه صورانه طولانی خود تشکر می‌کنم و می‌خواهم که سخنان مرا به‌زبانی که برای بسیاری‌تان ناآشناست، ولی برنده حقیقی جایزه هموست، با سعه صدر بپذیرید. رواست که نغمه‌های زبانی عرب برای نخستین بار در ساحت تمدن شما طنین‌انداز گردد. بسیار امیدوارم که این آخرین بار نباشد که شما صدای زبان عربی را می‌شنوید و این سعادت برای نویسندگان ملت من همچنان دست دهد که با شایستگی تمام در کنار نویسندگان جهانی شما، که روح صفا و صمیمیت را در دنیای پراندوه ما پراکنده‌اند، بار دیگر بنشینند.

آقایان

نماینده یک مجله خارجی در قاهره به من اطلاع داد که لحظه اعلام اسمم به عنوان دریافت‌کننده جایزه نوبل سکوتی حکمفرما شد و بسیاری از خودشان می‌پرسیدند که من کیستم. بنابراین به من اجازه دهید با عینیتی که سرشت بشری در اختیارم می‌نهد، خود را به شما معرفی کنم. من فرزند دو تمدن هستم که در عصری از عصور تاریخ آفرینشی موفق داشته‌اند. نخستین‌شان عمری هفت‌هزار ساله دارد و آن تمدن فرعونى است و دومین‌شان عمری هزار و چهارصد ساله دارد و آن تمدن اسلامی است. شاید نیازمند آن نباشم که در باره این تمدنها چیزی برایتان بگویم، می‌دانم که همگی اهل علم و حقیقت‌ایند، ولی اکنون که در مقام معارفه و آشنایی هستیم، بی‌مناسبت نیست شمه‌ای چند درباره این تمدنها برایتان بگویم.

از تمدن فرعونى سخنی درباره جنگهای آن و ساختن امپراتوریهها نمی‌گویم، زیرا این چیزها امروز خوشبختانه مقبول طبع وجدانهای نو و بیدار نیست. از هدایتی که نخستین بار به سوی خدا یافت و از کشفی که از سپیده دم وجدان بشری کرد نیز چیزی نمی‌گویم، این امر نیازمند وقتی طولانی است، گذشته از آن گمان نمی‌کنم در میان شما کسی باشد که از زندگی پادشاه - پیامبر اختاتون چیزی نداند. از دستاوردهای این تمدن در هنر و ادب و معجزه‌های بزرگ آن - چون اهرام، ابوالهول و کرنک هم سخن نمی‌گویم. هر کس این سعادت را نداشته که این آثار را از نزدیک ببیند حتما "درباره" آن خوانده و درباره آنها تأمل کرده است ولی حال که شرایط خاص از من چیزی ساخته که باید داستان‌نویس باشم بگذارید این تمدن - تمدن فرعونى - را با چیزی شبیه به داستان معرفی کنم. پس لطف کنید و به این رویداد تاریخی که در منابع عم از آن سخن رفته، گوش فرا دارید. اوراق پاپیروس از آن سخن می‌دارند که به یکی از فراغنه خیر رسید که میان پاره‌ای از زنان حرم و برخی مردان پیرامونش رابطه‌ای نامشروع پا گرفته است. بدیهی است که توقع می‌رفت وی همه آنان را از دم تیغ بگذراند و اگر چنین می‌کرد، نسبت به عرف زمان خود کاری غیر عادی نکرده بود. ولی او بهترین حقوقدانان

را به حضور طلبید و از آنان خواست که دربارهٔ مسأله تحقیق کنند. و به آنها گفت می‌خواهد بداند حقیقت چیست تا عادلانه قضاوت کند. به نظر من، این رفتار، از برپا کردن امپراتوری و ساختن اهرام بس بالاتر است و به بهترین شکل، تفوق تمدن را بر هر ابهت و ثروت نشان می‌دهد. آن امپراتوری سرانجام از میان رفت و اکنون بدل به یکی از افسانه‌های گذشته شده است. اهرام نیز اندک اندک می‌فرسایند و خاک می‌شوند ولی حق و حقیقت و عدل، تا وقتی که در بشریت فردی حقیقت‌جو و دلی بیدار وجود داشته باشد، همچنان باقی خواهد ماند.

سرنوشت من، آقایان و خامها، این بود که در دامن این دو تمدن پرورش یابم و از شیر آن بنوشم و از آداب و هنرهای آن بهره‌مند گردم. سپس این مجال برایم میسر شد که از چشمهٔ فرهنگ پرمایه و افسونگرتان بنوشم. بر اثر همهٔ اینها، به اضافه دردهای ویژهٔ خودم - کلماتی از من صادر شد که آن اقبال را یافت که از الطاف فرهنگستان گرامی شما برخوردار گردد و مرا به دریافت جایزه نوبل مفتخر سازد. من، به نام خودم و به نام بانیان بزرگ و در گذشته این دو تمدن، از فرهنگستان شماسپاسگزار می‌کنم.

دربارهٔ تمدن اسلامی هم از دعوت آن به برپایی وحدت بشری در راه خالق که بر آزادی، برابری و گذشت استوار است، و از عظمت پیامبر آن سخن نمی‌گویم، زیرا در میان شما هستند متفکرانی که او را بزرگترین مرد در تاریخ بشریت دانسته‌اند. نیز از فتوحات آن که هزاران مناره را از خود آکنده ساخته است - مناره‌هایی داعی پرستش خدا و تقوا و خیر، در قلمروی که از یک سو تا مرزهای هندوچین و از سوی دیگر، تا فرانسه امتداد دارد، و نیز از اخوتی که در دامن آن میان ادیان و افراد به وجود آمد و از تسامح و گذشتی که بشریت نه پیش از آن و نه پس از آن سراغش را نظیر نداشت، سخن نمی‌گویم، من آن را موضعی بهتر، بل مؤثرتر معرفی می‌کنم، موضعی که پاره‌ای از برجسته‌ترین خصوصیات آن را نشان می‌دهد و آن این است که اسلام در یکی از جنگهای پیروزمند خود با دولت بیزانس، تعدادی از اسیران را با چند کتاب فلسفه و پزشکی و ریاضیات، به جا مانده از میراث کلاسیک یونان، مبادله کرد. این شهادتی راستین بر روح انسانی و اشتیاق آن برای علم و معرفت است، با علم به اینکه در این معامله، خواهنده دینی آسمانی داشت و چیزی را می‌خواست که ثمرهٔ تمدنی بت‌پرست بود.

آقایان

شاید بپرسید این مرد جهان‌سومی چگونه توانست آن فراغ بال را بیابد و داستان بنویسد. سؤال عجیبی است... زیرا من از جهانی می‌آیم که بار و امهائی خارجی کمرش را خم کرده و بازپرداخت آن و امها، او را با گرسنگی یا چیزی شبیه این تهدید می‌کند. از جهانی می‌آیم که گروهی از مردمش را سیل هلاک می‌کند و گروهی دیگر را در آفریقا از گرسنگی می‌کشد. در جنوب آفریقا، میلیونها آدم هستند که حس تحقیر و

محرومیت از هر نوع حقوق بشر، آنهم در عصر حقوق بشر، هر روز شمار بیشتری از آنان را از میان می‌برد، انگار که جزو آدمیان نیستند. در کرانه باختری و غزه، مردمی اگرچه روی خاک خود و خاک آباء و اجداد خود و خاک اجداد اجداد خود زندگی می‌کنند، روزگار تباهی را می‌گذرانند. آنها قیام کردند و خواستار چیزی شدند که از نخستین ضروریات بشری بود و آن اینکه مسکن و ماوایی داشته باشند که دیگر آن را برایشان به رسمیت بشناسند. ولی سزای قیام دلیرانه و بزرگشان - از مرد و زن گرفته تا کودک و جوان، شکستن استخوان و کشتن به ضرب گلوله و خانه خراب کردنها و شکنجه در زندانها و بازداشتگاهها بود. صد و پنجاه میلیون عربی که در همسایگی شان زندگی می‌کنند، با خشم و درد ناظر حوادثی هستند که بر فرزندان ملت فلسطین می‌رود، و این چیزی است که اگر خرد دوسنداران صلح فراگیر و عادلانه در منطقه چاره‌ای برای آن نپندیشد، دیر یا زود فاجعه‌ای بزرگ در منطقه خواهد آفرید.

آری. چگونه این مرد که از جهان سوم آمده آن فراغ بال را پیدا کرده که توانسته داستان بویسد؟ خوشبختانه باید بگویم که هنر گشاده دست و پرمهر است، همچنانکه به خوشبختها چهره، خوشش را نشان می‌دهد، از بدبختها نیز رخ بر نمی‌تابد. به هرکس وسیله بیانی مناسبش را می‌دهد تا بتواند آنچه را که در سینه‌اش می‌جوشد، با آن بیان کند.

در این لحظه، سرنوشت‌ساز از تاریخ مدنیت، هیچ‌کس و هیچ وجدانی نمی‌پذیرد که ناله‌های آدمی در برهوت گم شود. شک نیست که بشریت سن رشد را پشت سر گذاشته و زمان ما، وفاق میان ابرقدرتها را نوید می‌دهد و شخص می‌رود که با تمام عوامل تباهی و خرابی پیروزمندانه مقابله کند. همچنانکه دانشمندان و اهل علم برای پاکسازی محیط زیست از آلودگی صنعتی می‌کوشند، روشنفکران و اهل فکر نیز باید برای پاکسازی بشریت از آلودگی اخلاقی بکوشند. ما می‌توانیم، بلکه وظیفه داریم که از سران و رهبران کشورهای متمدن و به همین سان، از اقتصاددانان آنها بخواهیم که با جهشی واقعی، خود را در بطن مسائل عصر خود بگذارند. در قدیم هر رهبری فقط برای نیکبختی مردم خویش می‌کوشید و بقیه ملل را دشمن می‌دانست یا آنها را منابعی برای استثمار می‌پنداشت. به تنها چیزی که می‌اندیشید، برتری خود بر دیگران بود. و به این شکل چه اصول و ارزشهایی که لگدمال نشد، چه وسائل ناشایستی که توجیه نگشت و چه جانهای بیشماری که هدر نرفت. دروغ و نیرنگ و خیانت و قساوت از نشانه‌های هوشمندی و بزرگی شمرده می‌شد. امروز می‌بایست این دیدگاه از بیخ و بن دگرگون گردد. امروز می‌بایست بزرگی هر رهبر متمدن بر این باشد که دیدش تا چه حد جهان‌شمول است و در برابر بشریت چقدر احساس مسئولیت می‌کند. آیا مگر نه اینست که جهان پیشرفته و جهان سوم از یک خانواده‌اند و احساس هر فرد نسبت به آن بسته به میزان علم، حکمت و تمدنی است که وی در این راه دراز فراچنگ آورده‌است. شاید پام را از گلیم خود درازتر نکرده باشم اگر به نام جهان سوم به کشورهای پیشرفته بگویم: تماشاچی بی‌تفاوت فاجعه‌های ما نباشید. بر شماست که نقشی متناسب با شأن خود، در این میان

داشته باشید. شما به خاطر وضع برتری که دارید، از بابت هر آسیبی که در این جهان پهنایور به هر گیاه یا حیوانی وارد می‌آید - انسان به جای خود - مسئولید. از بسیاری سخن بستور آمده‌ایم و اینک وقت آن است که کار کنیم. اینک وقت آن است که به سلطه راهزنان و رباخواران پایان دهیم. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که رهبران در قبال کره زمین مسئولیت دارند. بردگان اسیر در جنوب آفریقا را نجات دهید. به کمک گرسنگان آفریقا بشتابید. فلسطینیها را از گلوله و شکنجه اسرائیلیها، و اسرائیلیها را از آلوده ساختن میراث فرهنگی عظیمشان نجات دهید. بدهکاران را از قوانین انعطاف‌ناپذیر اقتصادی رها کنید و نظرشان را بدین نکته بخوانید که مسئولیت‌شان در قبال انسان بر مسئولیت‌شان در قبال چیزی که وقت آن امروز شاید به سر رسیده باشد مقدم است.

آقایان

از شما پوزش می‌خواهم. احساس می‌کنم که آرامشتان را بر هم زده‌ام، ولی از کسی که از جهان سوم آمده چه توقعی دارید؟ آیا مگر نه این است که از کوزه همان تراود که در اوست؟

نکته مهم آنکه اگر ناله‌های یک انسان در این ساحت متمدن شما به صدا در نیاید - ساحتی که پایه‌گذار بزرگش آن را برای خدمت به علم و ادب و ارزشهای والای انسانی بنیاد نهاده است - کجا به صدا درآید؟ همان سان که آن بزرگوار یک روز تصمیم گرفت که ثروتش را، از سر آموزش‌خواهی، وقف نیکی و دانش کند، ما، فرزندان جهان سوم نیز از آن کسان که قادرند و متمدند می‌خواهیم که راه او را بروند و رفتار و دیدگاه او را پیش گیرند.

آقایان!

به رغم همه چیزهایی که در اطرافمان جریان دارد، من با خود عهد بسته‌ام که تا به آخر خوشبین باشم. با فیلسوف کانت هم عقیده نیستم که نیکی در جهان دیگر پیروز می‌شود، نیکی هر روز در جهان پیروز می‌شود. حرم این است که شاید بدی بسیار ضعیف‌تر از آن باشد که می‌پنداریم و برای این گفته دلایلی هست که انکارپذیر نیستند. اگر پیروزی از آن نیکی بود و هست، توده‌های انبوهی از مردم بی‌مأوا در معرض وحوش و حشرات و سوانح طبیعی و را و ترس و خودخواهی قرار نمی‌گرفتند ولی باز هم می‌گویم که اگر پیروزی از آن نیکی نبود، بشریت نمی‌توانست رشد کند و ببالد و ملتها تشکیل دهد، اکتشاف و اختراع کند، بدعتها بسازد، فضا را تسخیر کند و حقوق بشر را همه جا بپراکند. آنچه هست اینکه بدی شتری عربده‌جوست و هیاهوی بسیار دارد. و اینکه آدمی آنچه را که آزارش می‌داد بیش از آنچه مسرورش کرده به یاد می‌آورد. شاعر بزرگ ما ابوالعلاء راست می‌گوید که می‌فرماید:

اگر ساعتی دم مرگ اندوهناک گردیم، اندوهمان بارها بیش از سرود تولد است.

آقایان

باز هم از شما تشکر می‌کنم و پوزش می‌خواهم

نجیب محفوظ